

بررسی کتاب تاریخ سیاست خارجی ایران از صفویه تا پایان پهلوی اول تداوم سنت گرایی در تاریخ سیاست خارجی ایران

فاطمه مصیبی^۱

کتاب تاریخ سیاست خارجی ایران از صفویه تا پایان پهلوی اول در سال ۱۳۴۴ش. توسط روح الله رضانی استاد دانشگاه ویرجینیا منتشر و در سال ۱۳۹۹ش. توسط روح الله اسلامی و زینب پزشکیان به فارسی ترجمه شد و در نشر نی منتشر گردید. رویکرد حاکم بر روابط بین‌الملل بر این مبنا تکوین یافته است که سیاست بین‌الملل را قدرت‌های بزرگ شکل می‌دهند و کشورهای جهان سوم و کوچک، تأثیری خاص در عرصه بین‌الملل از خود به جای نمی‌گذارند. بر خلاف این نگاه غالب، روح‌الله رضانی بر این باور است که کشورهای جهان سوم نیز با وجود مشکلات و کمبودها، در سیاست بین‌الملل تأثیرگذارند. او معتقد است، ایران با وجود تاریخ پرفرازونشیب خود، نه‌تنها در روندهای جهانی تأثیر گذاشته، بلکه دارای سیاست خارجی نیز بوده است. رضانی در کتاب «تاریخ سیاست خارجی ایران از صفویه تا پایان پهلوی اول» برای نخستین بار به بررسی تاریخ ایران، هدف‌ها و اقدام‌های سیاست مداران ایرانی از ۸۷۹ تا ۱۳۲۰ش. در مواجهه با قدرت‌های بزرگ پرداخته است. پروفیسور روح‌الله رضانی استاد دانشگاه ویرجینیا و بنیان‌گذار رشته مطالعات سیاست خارجی ایران بود. رضانی مطالعات خود را در حوزه سیاست خارجی کشورهای کوچک به ویژه ایران متمرکز کرد. او با نگارش آثاری در این حوزه، کشورهای جهان سوم را نیز در سیاست بین‌الملل اثرگذار می‌دانست و معتقد بود کشورهایی چون ایران بر خلاف باور حاکم بر روابط بین‌الملل، در طول تاریخ خود دارای سیاست خارجی بوده‌اند. کتاب «تاریخ سیاست خارجی ایران از صفویه تا پایان پهلوی اول» اثر روح‌الله رضانی به‌تازگی توسط دکتر روح‌الله اسلامی و زینب پزشکیان ترجمه شده و به‌همت نشر نی در ۱۳ فصل با نثری روان به چاپ رسیده است. رضانی در این اثر با آوردن اسناد و شواهد مختلف به این نتیجه می‌رسد که

^۱ دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد fa.mosayebi@mail.um.ac.ir

ایران از عصر صفویه به بعد در عرصه سیاست خارجی خود، اغلب تصمیم‌هایی اتخاذ نموده که از توان و ظرفیت این کشور فراتر بوده است. این تصمیم‌گیری‌ها به جز مقطعی از تاریخ ایران یعنی پس از مشروطه تا روی کار آمدن رضا شاه، در اختیار سلطنت مطلقه شاه بود. رضانی با دقت‌سنجی در تاریخ سیاست خارجی ایران برای نخستین بار با استفاده از اسناد و مدارک، روایتی متفاوت از تاریخ ایران بازگو می‌کند. وی بر این باور است که سلطنت مطلقه، ایدئولوژی شیعی و ملی‌گرایی متعصب به اجرای تصمیم‌هایی چون جنگ‌های نابرابر با قدرت‌های بزرگ، اعطای امتیاز، دریافت وام، برقراری روابط اقتصادی و توافقنامه‌ها و قراردادهای گوناگون منجر شد که فراتر از توانایی کشور بود؛ بنابراین تعیین هدف‌های بلندپروازانه باعث ایجاد پیچیدگی‌هایی شد که سیاست خارجی ایران را از سنت‌گرایی دور ن ساخت و منجر به تداوم سنت‌گرایی در تاریخ سیاست خارجی ایران شد.

علاوه بر این، رضانی معتقد است میان محیط داخلی و بین‌المللی تأثیر متقابل وجود دارد. نکته‌ای که نشان می‌دهد همان‌طور که رویدادها و تحولات بین‌المللی بر تاریخ سیاست خارجی ایران مؤثر واقع شده، اوضاع داخلی ایران نیز بر سیاست خارجی آن تأثیرگذار بوده است. این گزاره با نگاه واقع‌گرایان که وضعیت داخلی را در بررسی سیاست خارجی در نظر نمی‌گیرند، همخوانی ندارد و از این جهت نیز نگرشی نو در واکاوی سیاست خارجی ایران است؛ به همین دلیل، رضانی از مدل تعامل سه‌جانبه پویا استفاده می‌کند تا پیوند اوضاع داخلی بر هدف‌ها و تصمیم‌گیری‌های سیاست‌مداران ایرانی را نشان دهد. منظور از تعامل سه‌جانبه پویا، تعامل اوضاع خارجی با سیاست خارجی، تعامل اوضاع داخلی با سیاست خارجی و تعامل بر این اوضاع داخلی و خارجی با سیاست خارجی است. بنا به دلایل گفته‌شده این کتاب، فراتر از تحلیل و بررسی تاریخ، سیاست خارجی ایران می‌تواند جهت انجام پژوهش‌هایی در حوزه سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه و به‌ویژه ایران مؤثر باشد.

سیاست خارجی در احاطه سلطنت

در فصل نخست، رضانی با اشاره به سیاست خارجی ایران در قرون نخستین، دو ویژگی این دوره را بیان می‌کند. ویژگی اول به فرآیند سیاست خارجی ایران بازمی‌گشت. در این فرآیند، سلطنت به‌عنوان سازمان‌یافته‌ترین واحد تعیین‌کننده سیاست خارجی تعیین می‌گشت و ماهیت تصمیم‌های سیاست خارجی به‌طور چشمگیری از منش شخص شاه تأثیر

می‌پذیرفت. با ظهور حاکمی بی‌کفایت، استقلال و نظم سیاسی کشور خدشه‌دار می‌گشت و اگر حاکمی مقتدر روی کار می‌آمد، کشور زیر تأثیر حضور و اقدام‌های او، احیا و نظم سیاسی همراه با استقلال همراه می‌شد؛ به‌عنوان مثال شاه سلطان حسین با بی‌کفایتی، حکومت را به سقوط کشانده و کشور را به افغان‌ها، عثمانی و روسیه تقدیم کرد. ضعف و انحطاط ایران در این دوره که با ضعف ایدئولوژی شیعی همراه گشته بود به عدم انسجام و یکپارچگی مردم کشور نیز دامن زد. در مقابل، ظهور نادر قلی در ۱۱۰۶ ش. / ۱۷۲۷ م. از احیای دولت خبر می‌داد. توانایی نظامی او در بازپس گرفتن سرزمین‌هایی که افغان‌ها، ترک‌ها و روس‌ها از ایران جدا کرده بودند به کشوری یکپارچه، مؤثر واقع شد.

از طرف دیگر، سلطنت ویژگی بارز حکومت در ایران بود. در ابتدای قرن شانزدهم، سلطنت زیر تأثیر مذهب، سراسر ایدئولوژی شیعی می‌یافت، به‌نحوی که حتی اغلب جنگ‌هایش به این دلیل صورت می‌گرفت و یک قرن بعد بر سلطنت مطلقه سکولار تأثیرگذار شد. مذهب شیعه تا اندازه‌ای توانسته بود به دولت وحدت ببخشد و شاه اسماعیل و جانشینان او بی‌وقفه از آن حمایت می‌کردند؛ اما در دوره شاه عباس، این ویژگی دولت ایران، پشتیبانی از تشیع، دستخوش تغییر شد. در این دوره با وجود اینکه تشیع همچنان مذهب رسمی کشور بود؛ اما حکومت از سلطنتی شیعی به سلطنت مطلقه سکولار تبدیل شده بود؛ بنابراین اطاعت مردم از شاه به‌دلیل جایگاه دینی او نبود؛ بلکه شاه می‌ترساند و همین ترس موجب احترام و اطاعت مردم به او می‌شد؛ در نتیجه این رویداد بر سیاست خارجی کشور نیز مؤثر واقع و باعث شد تا شاه عباس بیش از جنگ‌های عقیدتی به فکر بازپس‌گرفتن قلمروهای از دست‌رفته ایران باشد؛ بنابراین چیزی شبیه به اصل حاکمیت ارضی، خصومت مذهبی بین دو کشور را به حاشیه برد.

رمضانی دومین ویژگی بارز سیاست خارجی ایران در این دوره را انتخاب هدف‌هایی فراتر از استطاعت کشور می‌داند. در میان این هدف‌ها و اقدام‌ها، جنگ مهم‌ترین انتخاب پادشاهان بوده است. چه پادشاهی که ایدئولوژی شیعی را مدنظر داشت و چه پادشاهی که سلطنت مطلقه سکولار را برگزیده بود، هر دو دست‌یافتن به هدف‌هایشان را اغلب در جنگ جست‌وجو می‌کردند؛ بنابراین سیاست خارجی در دوره‌های اولیه موردبررسی، در احاطه سلطنت قرار داشته و بسیار از آن متأثر بوده است.

فقدان واقع‌گرایی در سیاست خارجی ایران

با آغاز قرن نوزدهم میلادی، در داخل کشور تفاوت نسبت به قرون گذشته چشم‌گیر نبود و حکومت سلطنتی همچنان ویژگی بارز نظام سیاسی و عنصر وحدت‌بخش در ایران بود. در مقابل، محیط خارجی متفاوتی نسبت به قرون گذشته شکل گرفته بود. در این دوره، جنگ‌های ایران و عثمانی پایان‌یافته و روسیه و انگلستان رقابت خود را در ایران آغاز کرده بودند. رضانی تأکید می‌کند که پیش از ورود قدرت‌طلبی کشورهای خارجی، تضعیف ایران شکل گرفته بود. با سیاست‌های درپیش‌گرفته‌شده از طرف شاهان قاجار در این دوره، کشور بیش‌ازپیش ضعیف شد. شاهان قاجار با هدف‌هایی چون ایدئولوژی شیعی، بازپس‌گرفتن قلمروی گذشته و یا یادآوری عظمت باستانی در پی احیای قدرت خود بودند و اتحادها و جنگ‌هایی مختلف با انگلستان، فرانسه و روسیه انجام دادند که فراتر از توانشان بود. پادشاهان قرن نوزدهم میلادی آرزو داشتند به مرزهای امپراتوری نادر شاه برسند، اگر نگوئیم آرزو داشتند به مرزهای امپراتوری کوروش کبیر دست یابند.

فتحعلی شاه با روسیه، محمد شاه با افغان‌ها و ناصرالدین شاه با بریتانیا، همگی بدون آمادگی قبلی جنگیدند. آن‌ها بدون در نظر گرفتن اوضاع، موقعیت کشور، آمادگی نظامی و توان خود به رویارویی با قدرت‌های بزرگ می‌پرداختند؛ در نتیجه، احتمالاً والت‌لیپمن به‌درستی گفته است که از جنگ‌های قابل‌پیشگیری جلوگیری نشد، جنگ‌های اجتناب‌ناپذیر بدون آمادگی کافی درگرفت و توافق‌هایی انجام شد که پیش‌درآمد چرخه‌ای از جنگ‌های بدون آمادگی و توافق‌های اجباری بود. این مسئله نشان‌دهنده فقدان واقع‌گرایی در سیاست خارجی ایران در نیمه اول قرن نوزدهم میلادی است.

از رؤیا تا واقعیت گسترش قلمرو

با آغاز نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، رقابت انگلیس و روسیه در ایران ادامه داشت. با پیشروی روسیه تا آسیای مرکزی، این رقابت به مرحله‌ای تازه راه یافته بود. رضانی بر این باور است که مسئله آسیای مرکزی از دو طریق متفاوت اما به‌هم‌مرتبط بر ایران تأثیر گذاشت. نخست اینکه کشورگشایی‌های روسیه در شرق دریای خزر موجب شد، این کشور از طریق مرزهای خراسان، مستقیماً با ایران همسایه شود. این در حالی بود که روسیه هیچ‌گاه با ایران مرز مشترک نداشت و

حرکت این کشور به سمت این منطقه، ایران را با این پرسش مواجه کرد که روسیه در کجا متوقف خواهد شد؟ از سوی دیگر، ایران زیر تأثیر اهمیتی راهبردی قرار گرفت که بر اثر پیشروی روسیه در آسیای مرکزی به مناطقی افزوده شده بود که ایران به آن‌ها چشم داشت. سیستان یکی از این مناطق بود. موقعیت راهبردی ویژگی‌های دیگر این منطقه، آن را «به هدفی بسیار سودمند برای روسیه و بریتانیا بدل ساخت. قرار گرفتن سیستان در نقطه تلاقی مرزهای ایران، افغانستان و بلوچستان موجب شد آینده این منطقه بر سرنوشت هر سه این کشورها تأثیر بگذارد. بریتانیا نیز درگیر مشکلات مرزی با ایران و افغانستان شد. از طرف دیگر ایران با عثمانی بر سر بندهای مرزی مبهم قرارداد زهاب به مشکل برخورد کرده بود که زمینه شکل‌گیری منازعات و اتحادهای بعدی میان دو کشور را فراهم ساخت. چنان که گفته شد، منازعات مرزی ایران در این دوره، پیامدی جز تحلیل قدرت ایران نداشت. رضانی بر این باور است که سقوط امپراتوری صفوی بدترین وضعیت ایران در قرن را نشان می‌داد؛ اما ظهور درخشان و زودگذر نادر این زوال را متوقف کرد. با مرگ نادر شاه، مناطقی چون افغانستان و گرجستان از دست رفت و قدرت پادشاهان قاجار که در پی احیای قلمرو نادر بودند، تضعیف شد. جنگ‌های آنان برای بازپس گرفتن مناطق، نه تنها مؤثر واقع نگشت، بلکه منجر به ازدست‌رفتن آن مناطق به‌طور رسمی در قراردادهای گلستان و پاریس شد. فتحعلی شاه در قرارداد گلستان (۱۱۹۲ ش./ ۱۸۱۳ م.) ازدست‌رفتن گرجستان را به رسمیت شناخت و ناصرالدین شاه در قرارداد پاریس (۱۲۳۶ ش./ ۱۸۵۷ م.) از دست رفتن افغانستان را تأیید کرد.

رضانی تأکید می‌کند در این دوره، شاهان قاجار در آرزوی استمرار امپراتوری ایران، سعی در به‌دست‌آوردن سرزمین‌های ازدست‌رفته داشتند؛ اما نه تنها آن‌ها را به دست نیاوردند، بلکه کوچک ترشدن مرزها را به‌طور رسمی پذیرفتند. امپراتوری ایران هرچند از بین رفته بود؛ اما افسانه آن منجر می‌گشت تا سیاست خارجی پادشاهان ایران در این دوره همچون نادر شاه به کشورگشایی، یا همچون فتحعلی شاه به الحاق‌گرایی و یا مانند ناصرالدین شاه به چانه‌زنی ختم شود.

تعامل سه‌جانبه در سیاست خارجی ایران

در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، علاوه بر مسائل مرزی، مسائل اقتصادی نیز در سیاست خارجی ایران مورد توجه حاکمان بود. در این بخش نیز رقابت بین روسیه و انگلستان در بعد اقتصادی بروز یافته بود و به جدالی تشدید یافته میان آنان منجر گشت.

در این دوره، به‌مانند دوره قبل، با ناآگاهی، غیرواقع‌گرایی، پیش‌بینی‌ناپذیری و زیاده‌خواهی پادشاهان در سیاست خارجی اقتصادی به همان اندازه مواجه‌ایم که در اتحادها و جنگ‌ها مشهود بود. ناصرالدین شاه و پسرش مظفرالدین شاه در گرفتن وام از کشورهای خارجی و دادن وام به آن‌ها زیاده‌خواهی در پیش گرفته و به نتایج حاصل از اقدام‌هایشان توجهی نداشتند. رضانی تأکید می‌کند که سفرهای این پادشاهان نیز نه‌تنها آنان را متوجه شالوده‌های فکر و قدرت فنی اروپاییان نکرد، بلکه حتی آن‌ها را در باره وضعیت کشور سرخورده‌تر نمود.

البته رضانی بر این باور است که «همان‌طور که این مؤلفه‌های اصلی موقعیت داخلی، تأثیر چشمگیری بر سیاست خارجی می‌گذاشت، اجرای تصمیمات سیاست خارجی نیز به نوبه خود، مسائل داخلی را تغییر می‌داد». به همین دلیل بود که فعالیت‌های اقتصادی خارجی‌ها در ایران منجر به راه‌اندازی تلگراف، خطوط راه جدید، تجارت خارجی و... شد. این ارتباط‌ها، ایرانیان را از انزواگرایی سنتی خارج نمود که موجب شکل‌گیری طبقه‌هایی جدید چون روشنفکر، کارگر و طبقه متوسط شد؛ بنابراین عرصه برای نوعی بیداری ملی فراهم شد که مخالفت‌های عمومی با انحصار تنباکو، وام‌های روسی و تعرفه‌های تعیین‌شده توسط روس‌ها، نخستین نشانه‌های آن به شمار می‌رفت.

وی بر این باور است که تعامل سه‌جانبه عوامل خارجی، سیاست خارجی و عوامل داخلی به پیدایش دو رویداد مهم در ایران کمک نمود. نخست، شکل‌گیری نارضایتی گسترده از نظام سیاسی و پیدایش انقلاب مشروطه؛ دوم، تقویت این دیدگاه که ایران در آغاز قرن بیستم میلادی کشوری عقب‌مانده و ضعیف محسوب می‌شود که تنها به اسم، دارای استقلال است.

ظهور ملی‌گرایی متعصب و ناواقع‌گرایی ملی‌گرا

رضانی در فصل پنجم به بررسی وقوع جنبش مشروطه تا آغاز کودتای ۱۹۲۱ م. می‌پردازد. او بر این مسئله تأکید می‌کند که با پیدایش بیداری ملی، سیاست خارجی ایران نیز دچار تحول و از حالت سنت‌گرای خود خارج شد. در نتیجه پیدایش بیداری ملی، سیاست خارجی ایران نیز سویه‌ای ملی‌گرا پیدا کرد و سیاست‌مداران جدید بر همین اساس روی کار آمدند. رضانی معتقد است در این دوره نیز سیاست‌مداران ایرانی، سیاست خارجی را با ناواقع‌گرایی همراه نمودند، با این تفاوت که این غیرواقع‌گرایی زیر تأثیر ایدئولوژی شیعی،

نادانی سیاستمداران و یا انزوای شدید نبود، بلکه این بار فقدان واقع‌گرایی، از ملی‌گرایی نشأت می‌گرفت.

جنبش مشروطه که مبنایی ملی‌گرایانه داشت، پیامدهای مثبت و منفی بسیاری برای سیاست خارجی ایران رقم زد. پیش از این، دولت و شاه هر دو یکی تلقی می‌شدند و هدفها و سیاست‌های شاه، همان هدفها و سیاست‌های دولت محسوب می‌شدند. «شاه به‌عنوان مجری انحصاری، صرفاً بر اساس آنچه مطلوب خودش بود، پیمان اتحاد می‌بست؛ وارد جنگ می‌شد، سفیری را می‌فرستاد یا می‌پذیرفت، امتیاز تمام منابع کشور را واگذار می‌کرد، قرارداد وام‌ها را امضا می‌کرد و تجارت ایران با سایر دولت‌ها را تنظیم می‌کرد». مشروطه بسیاری از اختیارات مربوط به حیطة سیاست خارجی از جمله تغییر مرز، اعطای امتیازها، دریافت وام، مسائل اقتصادی و انعقاد قراردادها را به تصویب مجلس منوط کرد.

رضانی بر این باور است که با وجود این گشایش‌های مثبت، مشروطه و سیاستمداران جدیدی که در نتیجه آن روی کار آمدند، سویه‌هایی منفی نیز در سیاست خارجی ایران به جا گذاشتند؛ چرا که مشروطه‌خواهان نیز هدف‌هایی را در پیش گرفتند که بیش از توان کشور بود. دنبال‌نمودن سیاست «استقلال کامل» بدون در نظر گرفتن اوضاع کشور منجر شد تا ناواقع‌گرایی در این دوره نیز بروز پیدا کند؛ بنابراین در این دوره هم ناواقع‌گرایی تداوم یافت، با این تفاوت که ملی‌گرایی سیاستمداران جدید باعث آن شد.

اعلام سیاست بی‌طرفی و استمرار ناواقع‌گرایی

در فصل ششم، سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸م. بررسی شده است. در این دوره که نیروی های آشوبگر حاصل از مشروطه و نظام ازهم‌گسیخته آن، مشکلاتی جدید در ایران پدید آورده بود، وقوع جنگ جهانی اول نیز بر آن مصائب افزود. سلطنت که همواره به انسجام دولت کمک می‌کرد، بی‌اعتبار شده بود و ناسیونالیسم نیز که خود منجر به شکاف میان ملی‌گرایان و سلطنت‌طلبان گشته بود، نمی‌توانست به نیرویی جهت اتحاد در کشور بدل شود؛ اما در وضعیتی که احمد شاه برای اداره کشور، جوان و بی‌کفایت می‌نمود، فرصتی برای سیاستمداران ملی‌گرای نوظهور فراهم شد تا پا به عرصه سیاست ایران بگذارند.

هنگام وقوع جنگ جهانی اول و در وضعیتی که روسیه و انگلستان همچنان جایگاه خود را در کشور حفظ کرده بودند، ایران اعلام بی‌طرفی کرد. اگر در تدوین سیاست بی‌طرفی، شاه نقشی ایفا کرده باشد، بسیار ناچیز بوده است. تدوین‌کنندگان سیاست بی‌طرفی از مشروطه خواهان پیشین محسوب می‌شدند؛ از جمله مستوفی‌الممالک که نخست‌وزیر بود و مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک که با مستوفی‌الممالک همکاری می‌کردند. رضانی توضیح می‌دهد که پیش از به‌کارگیری این سیاست، نخست‌وزیر به سفیر عثمانی در تهران نزدیک شد تا دریابد که اگر سیاست بی‌طرفی ایران به صورت رسمی اعلام شود، دولت عثمانی به آن احترام خواهد گذاشت یا نه. گفتنی است که این سیاست پیش از شروع دشمنی‌های روسیه و عثمانی بر سر خاک ایران اعلام شد. با این حال، پاسخ سفیر عثمانی ناامیدکننده بود. او گفت که دولت عثمانی مایل است به چنین سیاستی احترام بگذارد؛ اما از آنجا که نیروهای روس در آذربایجان مستقر هستند، دولت عثمانی چگونه می‌تواند به چنین سیاستی متعهد باشد و به‌نحوی شایسته به آن عمل کند. سپس دولت ایران به سفیران بریتانیا و روسیه نزدیک شد تا آنان را از قصد ایران برای اعلام بی‌طرفی محض و اجرای کامل آن باخبر کند؛ اما ممکن بود حضور نیروهای روس در آذربایجان بهانه‌ای برای حمله ترک‌ها به ایران فراهم کند. از این روی، مستوفی‌الممالک از روسیه خواست که نیروهایش را از ایران خارج کند. سفیران روسیه و بریتانیا دیدگاه‌های ایران را «تحسین» کردند؛ اما پرسیدند چه تضمینی وجود دارد که پس از عقب‌نشینی نیروهای روس، ترک‌ها نیروهایشان را وارد خاک ایران نکنند. بعداً وزیرمختار روسیه به وزیر خارجه ایران نوشت از آنجا که فقط نیروهای روس می‌توانند امنیت روس‌ها و دیگر اتباع خارجی را فراهم کنند، «در حال حاضر تخلیه خاک ایران ممکن نیست»^۱؛ بنابراین با وجود اینکه رویکردی مثبت از جانب طرف‌های خارجی در باره سیاست بی‌طرفی وجود نداشت؛ اما سیاست‌مداران ملی‌گرای ایران، بی‌طرفی را اعلام کردند.

رضانی معتقد است که سیاست بی‌طرفی ابتدا به‌صورتی آرمان‌گرایانه از طرف سیاست‌مداران ملی‌گرا مطرح شد و سپس به‌نحوی آشکار، به مخفیانه نقض کردن آن اقدام کردند که در پایان، در فرازونشیب جنگ، اسباب خنده را فراهم ساخت. او تأکید می‌کند که

^۱. دلیل واقعی خودداری روسیه از خروج نیروهایش، نگرانی بابت این موضوع بود که به‌محض خروج نیروهای روس، نیروهای عثمانی وارد شوند. وزیرمختار روسیه این مطلب را چند روز پیش از ارسال نامه رسمی‌اش در باره دلیل تخلیه نکردن خاک ایران به وزیر خارجه ایران گفته بود.

ملی‌گرایی در آن روزگار خود، مانعی در جهت منافع ملی بود و آسیب‌هایی بسیار برای کشور رقم زد. رضانی اشاره می‌کند:

این مشکلات زمانی آشکار شد که از مستوفی‌الممالک خواستند، تضمینی ارائه دهد که اگر روس‌ها به‌منظور تأمین بی‌طرفی مدنظر ایران عقب‌نشینی کردند، نیروهای عثمانی وارد نشوند. البته احتمالاً نخست‌وزیر نمی‌توانست هیچ تضمینی ارائه کند؛ زیرا در آن زمان، ژاندارمری که اصلی‌ترین واحد نظامی کشور بود از تأمین امنیت داخلی ناتوان بود، چه برسد به مقاومت در برابر حمله خارجی. افزون بر این، کاملاً آشکار بود که افسران ایرانی و سوئدی ژاندارمری طرفدار آلمان بودند. با این حال، از ابتدای جنگ به‌جای تلاش واقع‌گرایانه برای حداکثر کردن منافع ایران از طریق توافق با متفقین، سیاست بی‌طرفی دنبال شد. ایران در موقعیتی نبود که سیاست بی‌طرفی محض را اجرا کند؛ چرا که بریتانیا و روسیه همیشه در صحنه حضور داشتند.

واقعیت آن است که سیاستمداران ملی‌گرای جدید، با نفرتی که از روسیه و انگلستان داشتند، به‌سمت آلمان کشیده شده و به این باور رسیده بودند که آلمان می‌تواند و می‌خواهد به ایران در مقابل روسیه و انگلیس کمک نماید. «واقعیت تلخ ناتوانی آلمان در کمک به مبارزه علیه روسیه و بریتانیا وقتی آشکار شد که آلمانی‌ها در مذاکرات محرمانه به مستوفی‌الممالک گفتند که نمی‌توانند برای ایران سلاح و مهمات فراوانی تأمین کنند».

رضانی با این حال دلیل اصلی خاتمه‌یافتن سیاست بی‌طرفی را بر خلاف آنچه گفته می‌شود، نقض آن از سوی متفقین نمی‌داند؛ چراکه متفقین هم باید منافع راهبردی خود را دنبال می‌کردند و الزاماً نمی‌توانستند به تضمین‌های ایران اعتماد کنند. وی معتقد است که سیاست بی‌طرفی در ایران نوعی فاجعه بود؛ زیرا هیچ‌کس واقعاً خواهان آن نبود، نه متفقین و دول محور که در حال جنگ با یکدیگر بودند و نه ایرانیان. علاوه بر این، ایران نیز امکانات بروز سیاست بی‌طرفی را نداشت.

نخستین نشانه‌های دوری از سیاست خارجی سنت‌گرا

با پایان یافتن جنگ جهانی اول، اوضاع داخلی و خارجی، سیاست خارجی ایران را دستخوش تغییراتی کرد. رضانی بر این باور است که انقلاب روسیه مهم‌ترین عامل خارجی بود و از دو جهت در ایران تأثیر گذاشت. نخست آنکه به دوستی بین روسیه و انگلستان پایان

بخشید و بدین ترتیب این دو کشور هیچ‌گونه هماهنگی مشترک و یا تفاهم ضمنی با یکدیگر انجام ندادند؛ در واقع این دو قدرت به وضعیت گذشته‌شان در رقابت بر سر ایران بازگشتند. از سوی دیگر رقابت جدیدی که بین روسیه و انگلستان شکل گرفته بود، در سایه فضای «تضاد سوسیالیسم و سرمایه‌داری» تعریفی نو می‌یافت. دوم اینکه انقلاب روسیه، فضای داخلی ایران را نیز متأثر ساخت و بر خلاف گذشته که از طریق یورش، نفوذ اقتصادی و یا گرفتن مرزهای کشور اقدام می‌کرد، ایدئولوژی کمونیسم و تبلیغ آن را به کار گرفت که توانایی تأثیر را بر مردم داشت.

از طرف دیگر، ملی‌گرایی نیز با پیچیدگی بیشتر، شدت یافت. علاوه بر موج ناسیونالیسم که تمام دنیا را درنوردیده بود، بروز دو رویداد در افزایش ملی‌گرایی ایرانیان نقش داشت. اول آنکه وقوع انقلاب در روسیه و سقوط پادشاهی در این کشور به مشروطه‌خواهان جسارت داد؛ چرا که رژیم جدید در روسیه، سیاست‌های تزاری انجام‌شده در ایران را محکوم می‌کرد و برای حمایت از تمامیت ارضی و استقلال ایران، روش تزارها را کنار گذاشت. از طرف دیگر، ورود ایالات متحده به صحنه بین‌المللی باعث شد تا ملی‌گرایان برای بازسازی کشور از نیروی سوم یعنی ایالات متحده استفاده کنند؛ چرا که در این دوره، آمریکا به‌عنوان مدافع خودمختاری و رئیس‌جمهور این کشور، توماس وودرو ویلسون «ناجی ملت‌ها و امید بشریت» شناخته می‌شدند.

رمضانی بر این باور است که نخستین نشانه‌های کنارگذاشتن سیاست خارجی سنتی در ایران، در این دوره یعنی در فاصله ۱۲۹۶ش. / ۱۹۱۷م. تا ۱۲۹۹ش. / ۱۹۲۰م. نمایان شد. او شایستگی و نظم جالب‌توجهی که در گزارش‌های تحولات روسیه به وزارت خارجه نگارش یافته است و تبحری را که وثوق‌الدوله و مشیرالدوله در مدیریت مسائل مهم خارجی داشتند، از نشانه‌های این تغییر می‌داند.

هم‌زمانی مثبت اوضاع خارجی

در فاصله کودتای اسفند ۱۲۹۹ش. تا برکناری رضا شاه از قدرت، سیاست خارجی ایران با تحولات بیشتری مواجه شد. در زمان کودتا، رقابت روسیه و انگلستان مانند چهار سال قبل، بر مبنای «رویارویی سرمایه‌داری و سوسیالیسم» دوباره زنده شده بود. نیروهای انگلیس و روسیه، خاک ایران را اشغال کرده بودند و تمایلی به عقب‌نشینی نداشتند؛ اما بلافاصله پس

از کودتا، نیروهای خارجی تغییر کردند. این دو کشور نیروهای خود را از ایران بیرون کشیدند و روسیه نیز دیگر از رژیم شورایی گیلان حمایت نکرد؛ چرکه در آن مقطع، جنبش‌های انقلابی را خطرناک تلقی می‌کرد. بریتانیا نیز در این زمان سیاست عدم‌مداخله را در پیش گرفت. همچنین دو کشور ادعا کردند که طرفدار دولتی قوی در ایران هستند. البته که رقابت دو کشور تمام نشده بود و این ادعا از طرف روس‌ها ظاهری می‌نمود.

رضانی بر این باور است که سیاست بریتانیا و روسیه در این دوره موقعیتی را به وجود آورد که به‌درستی، «هم‌زمانی مثبت شرایط خارجی» نام گرفته است. وی معتقد است بدون شکل‌گیری این اوضاع امکان نداشت سیاست خارجی ایران و حتی سیاست‌مداری چون رضا شاه از استقلال سیاسی و اقتصادی برخوردار شود تا جایی که بتوانند با آلمان ارتباط دوستانه برقرار کنند.

تغییرهای داخلی نیز اهمیت داشت؛ چرا که هر چند کودتا نتوانست تفرقه ملی را از میان بردارد؛ اما نظم و انسجامی در کشور ایجاد کرد که منجر به اقتدار دولت مرکزی شد. رضانی تأکید می‌کند که همین استقلال، هدف اصلی رضا شاه در سیاست خارجی و ارتباط با بریتانیا، روسیه، آلمان و همسایگان ایران بود. علاوه بر این، او معتقد است که سیاست خارجی ایران در این دوره هوشمندانه بوده است و آزادی عمل بی‌سابقه‌ای که به دست آمده بود، باعث شد تا سیاست‌مداران ایرانی، مهارت‌های دیپلماتیک بسیاری را از خود نشان دهند. این مسئله در سیاست ایران در قبال بریتانیا، روسیه و قدرت سوم کاملاً نمایان و تعداد اقدام‌ها و هدف‌های نسنجیده محدود بوده است.

در جستجوی استقلال

با به‌حکومت‌رسیدن رضا شاه، سلطنت پس از غیبتی کوتاه در دوران مشروطه به صحنه بازگشت. به تدریج جایگاه کابینه و مجلس که بعد از مشروطه، مدتی کوتاه در تعیین هدف‌ها و اقدام‌های سیاست خارجی نقش ایفا کرده بودند، اهمیت خود را از دست دادند و شاه، عالی‌ترین سیاست‌گذار کشور، در حوزه سیاست خارجی نیز هدف‌ها و اقدام‌هایی را که باید صورت می‌گرفت، تعیین می‌کرد. عمده مسائلی که در این دوره، رضا شاه به آن‌ها می‌پرداخت، مسئله بریتانیا، روسیه و ارتباط با آلمان و همسایگان ایران بود.

در این زمان، هر چند نیروهای روس، خاک ایران را ترک کرده بودند و روسیه دیگر از رژیم شورایی گیلان حمایت نکرد، اما همچنان رابطه با این کشور برای ایران مشکل‌ترین مسئله بود. روسیه حدود یک قرن در ایران حضور داشت و به شیوه‌های مختلف به‌ویژه از طریق مستعمره سازی شمال، سعی در کنترل ایران داشت؛ بنابراین رضا شاه می‌توانست به دو طریق از نفوذ و نقش روسیه در کشور بکاهد: «نخست، برگرداندن رهایی اقتصادی و سیاسی ایران و دوم، مقاومت در برابر تلاش‌های روسیه برای ورود دوباره به ایران در قالب یک چهره جدید».

همان‌طور که پیش از این نیز بیان شد، رضانی معتقد است اعلام عدم‌مداخله و دوستی روسیه، هر چند ظاهری به نظر می‌رسید؛ اما به استقلال ایران در آن مقطع کمک نمود و رضا شاه را در پیشبرد هدف‌هایش یاری کرد؛ اما این نکته را نیز باید یادآور شد که روسیه همچنان مشکلی اساسی بود که البته با دیپلماسی رضا شاه، کنار کشیده شده بود. این دیپلماسی هر چند کاستی‌هایی داشت؛ اما در رسیدن ایران به استقلال موفقیت‌آمیز می‌نمود.

رضانی بر این باور است که رضا شاه با بستن قراردادهای تجاری موقت با روسیه، سعی در بازی با زمان و خرید وقت داشت تا از این طریق بتواند در مواجهه با بهره‌برداری بی‌وقفه روسیه از وابستگی اقتصادی ایران، به‌عنوان ابزار فشار سیاسی استفاده کند. البته وی تأکید می‌کند که این امتیازها صرفاً دفع‌الوقت نبود و به‌لحاظ اقتصادی و تجاری نیز منافی را به سوی ایران سرازیر می‌کرد. تلاش‌های هم‌زمان برای صنعتی‌شدن و خودکفایی اقتصادی، ایجاد نوعی انحصار در تجارت خارجی و احداث راه‌آهن سراسری ایران همگی تا حدی برای رهایی اقتصادی و سیاسی ایران از روسیه انجام شد. علاوه بر این، واگذاری امتیاز شیلات یکی از مسائلی است که احتمالاً محل انتقاد است؛ اما باید یادآوری کرد که مفاد این امتیاز برای ایران بسیار سودمندتر از امتیازهای قبلی بود و نکته مهم‌تر این است که از امتیاز شیلات به‌عنوان طعمه برای بازپس‌گیری بندر انزلی از روسیه استفاده شد.

ترس رضا شاه از روسیه، در نهایت او را به سمت نیروی سوم یعنی آلمان رهسپار کرد؛ اما دیپلماسی به‌کارگرفته‌شده از سمت او برای مواجهه با روسیه تا حدود زیادی توانست به استقلال اقتصادی و سیاسی ایران کمک کند و هر چند ناپختگی‌هایی نیز داشت؛ اما توانست ایران را از آن سیاست خارجی سنتی پیشین تا حدود زیادی دور نماید.

بروز واقع‌گرایی و دوری از سیاست خارجی سنت‌گرا

دومین اولویت سیاست خارجی ایران در دورهٔ رضا شاه، بریتانیا بود. البته مسئلهٔ بریتانیا به‌اندازهٔ روسیه با دشواری همراه نبود؛ زیرا این واقعیت که بریتانیا پشتیبان حکومتی قدرتمند چون حکومت فعلی است، به رضا شاه کمک می‌کرد تا از سلطهٔ این کشور خارج شود. رضانی تأکید می‌کند: سلطه و نفوذ بریتانیا در مقایسه با روسیهٔ پیش از انقلاب بلشویکی در رتبهٔ دوم قرار می‌گرفت؛ اما پس از انقلاب، نفوذ بریتانیا به شکل بی‌سابقه‌ای افزایش یافت. در حقیقت، از بین این دو کشور، تنها بریتانیا بود که هنگام به تخت نشستن رضاشاه نیز همچنان از امتیازهای کاپیتالاسیونی برخوردار بود. لغو این امتیازها یکی از هدف‌های اصلی رضا شاه بود. حاکمیت جزیرهٔ بحرین و امتیاز نفت داری نیز دو مسئلهٔ دیگر رضاشاه با بریتانیا بودند.

رضانی بر این باور است که رضا شاه در تعامل با بریتانیا بیشتر از تعامل با روسیه از سیاست خارجی سنتی فاصله گرفت. از آنجا که هدف عمدهٔ رضا شاه، استقلال اقتصادی و سیاسی ایران بود، او مجموعه‌ای از اقدام‌ها را برای رسیدن به این هدف انجام داد. در همین زمینه، او از هر تلاش و فشاری جهت متقاعدکردن بریتانیا برای لغو رژیم کاپیتولاسیون استفاده نمود و برای تسریع این روند، نظام قضایی را به‌نحو غربی اصلاح کرد. همچنین هم‌زمان با این اقدام‌ها، به‌دلیل اینکه بریتانیا برای تکمیل مسیر هوایی‌اش به هند، شدیداً نیازمند تصویب قرارداد موقت حق عبور بر فراز آسمان ایران بود، رضا شاه تصویب آن را عمداً به تأخیر انداخت. علاوه بر این، از طریق اعطای امتیاز خدمات هوایی داخلی به آلمان و کاهش تعرفهٔ گمرکی روسیه، از طریق این دو کشور در مقابل بریتانیا بازی کرد.

در رابطه با بحرین نیز برخلاف ملی‌گرایی متعصب عمل نمود و منازعه‌اش با بریتانیا از یک درگیری لفظی فراتر نرفت. رضانی معتقد است این نگاه واقع‌گرایانهٔ شاه باعث شد تا ایران وارد منازعاتی نشود که توانش را نداشت. او تأکید می‌کند هر چند رضا شاه همواره در سیاست خارجی، آینده‌نگر، واقع‌گرا و موفق محسوب نمی‌شد؛ اما با رویکردی واقع‌گرایانه و استفاده از مؤلفه‌های راهبرد محتاطانه و محاسبهٔ عاقلانه در برابر بریتانیا توانست به هدف اصلی خود یعنی استقلال ایران بسیار نزدیک شود.

سیاست همسایه خوب

رضانی معتقد است که رضا شاه در برابر همسایگان ایران، سیاست «همسایه خوب» را پیش برد. هدف رضا شاه در این بخش، برقراری رابطه دوستانه با افغانستان، ترکیه و عراق بود. وی تأکید می‌کند که مسلمان بودن این کشورها نقشی در این ارتباط‌گیری نداشت. هر چند پیوندهای فرهنگی با افغانستان، شباهت در ایدئولوژی ملی‌گرایانه با ترکیه و پیوندهای مذهبی با شیعیان عراق در شکل‌دهی به سیاست‌های رضا شاه نقشی کوچک داشت؛ اما نکته اصلی برقراری این ارتباط‌ها، تقویت و حفظ استقلال ایران در برابر روسیه و بریتانیا بود. «در واقع سیاست همسایه خوب رضا شاه لازمه سیاست او در برابر بریتانیا و روسیه بود». از طرف دیگر، مسائل مرزی ایران با همسایگانش در عصر قاجار به رضا شاه ارث رسید و به‌علاوه، پس از جنگ جهانی اول و فروپاشی عثمانی، ایران با همسایگانی جدید هم‌مرز شده بود که عراق و ترکیه بودند. این دو عامل نیز در برقراری روابط دوستانه با همسایگان مؤثر بود. در کتاب آمده است که: در حل‌وفصل مشکلات از هیچ تلاشی برای به‌کارگیری روش‌های دیپلماتیک صلح‌آمیز فروگذار نشد. مسئله دشوار شورش و اقوام کوچ‌نشین از طریق مذاکره با عراق حل شد. مسئله اروندرود با امضای معاهده ۱۹۳۷ فیصله یافت؛ هر چند گاهی ایران و عراق بر سر اجرا یا حتی اعتبار این معاهده اختلاف پیدا می‌کردند. اختلاف مرزی با افغانستان به حکمیت سپرده شد و رضاشاه حکم آن را پذیرفت. موضوع آب هیرمند در مذاکرات فشرده بررسی شد و ایران معاهده ۱۹۳۸ را که نتیجه این مذاکرات بود، تصویب کرد؛ هر چند افغانستان مقاله‌نامه مربوط به این معاهده را نپذیرفت. مهم‌تر از همه اینکه معاهده ۱۹۳۲ م. به مشکلات مرزی میان ایران و ترکیه که چند قرن قدمت داشت، به‌صورت قطعی پایان داد. این دیپلماسی چندجانبه در گفت‌وگوهای مطرح‌شده در جامعه ملل در باره وضعیت شهروندان ایرانی در عراق و مشکل اروندرود نیز مشهود بود.

رضانی بر این باور است که اتخاذ سیاست همسایه خوب گواهی بر پایان‌یافتن سیاست خارجی سنتی در ایران و شکل‌گیری یک دیپلماسی‌ای ورای ارتباط با بریتانیا و روسیه بود. او اعتقاد دارد که سیاست همسایه خوب توانست انرژی ایران را حفظ کند و همین مسئله، جایگاه ایران و توان آن را برای تحرک در برابر دو قدرت روسیه و بریتانیا افزایش داد.

تداوم الگوهای سنتی در سیاست خارجی ایران

در نظر رضا شاه، همواره قدرت سوم ایده‌آلی وجود داشت تا بتواند از آن در برابر روسیه و بریتانیا استفاده کند. رضانی تأکید می‌کند که در این بخش از هدف‌ها و اقدام‌های رضا شاه مجدداً سیاست خارجی سنتی مشاهده می‌شود. اعلام سیاست بی‌طرفی و اعتماد بیش از حد به آلمان، رهایی از کنترل آلمانی‌ها را برای او دشوار می‌کرد. او بر این باور است که رضا شاه در پی خودکفایی اقتصادی ایران بود؛ اما به این نکته پی نبرد که ایران توانایی رسیدن به این مسئله را ندارد. در همین جهت و برای کاهش نفوذ بریتانیا و روسیه در کشور به‌سوی نیروی سوم یعنی آلمان رفت؛ اما وابستگی شدید به آلمان منجر شد تا این کشور به‌عنوان یک وزنه صرف در برابر روسیه و بریتانیا در ایران تبدیل شود؛ به همین دلیل استقلالی که در نتیجه مهارت دیپلماتیک بی‌سابقه در مقابل روسیه و بریتانیا به دست آمده بود با نزدیکی به آلمان از بین رفت؛ بنابراین «هدف استقلال مطلق که با بی‌توجهی کامل به ظرفیت‌های کشور دنبال می‌شد، ایران را به گروگان آلمان بدل ساخت».

رضانی بر این باور است که درپیش‌گرفتن این سیاست باعث شد تا سیاست خارجی ایران دوباره حالتی سنت‌گرایانه پیدا کند و به‌مانند پیش و پس از مشروطه، اقدام‌هایی فراتر از توان و ظرفیت کشور صورت گیرد. تداوم این سیاست بی‌طرفی در وضعیت بحران، اوضاع کشور را وخیم‌تر نیز کرد؛ اما اقدامی برای پیشگیری از آن صورت نگرفت. آشکارترین نمونه بی‌توجهی به واقعیت‌ها و اوضاع کشور را می‌توان در جریان واکنش ایران به درخواست انگلیس و روسیه برای اخراج آلمانی‌ها مشاهده نمود که هیچ مدرکی نشان نمی‌دهد این مسئله به شکل کاملاً جدی بررسی شده باشد؛ اما شواهدی فراوان وجود دارد که رضا شاه به‌جای یافتن راهی برای برون‌رفت از این مخمصه، سیاست دفع‌الوقت را انتخاب کرد.

اعتماد بیش از حد او به آلمان مانع ارزیابی عقلانی اوضاع شده بود و حتی تا آنجا پیش رفت که رضا شاه ارتش را نیز بسیج نمود. در تصمیم‌گیری‌های رضا شاه تناقضی میان هوشمندی دیپلماتیک و ارزیابی غیرعقلانی مشاهده می‌شود. رضانی توضیح می‌دهد که رضا شاه در تمام جنبه‌ها، سیاست‌مداری توانمند نبود، مشاوران او ضعیف و منفعل بودند و آن‌هایی که فعال محسوب می‌شدند از بریتانیا و روسیه و یا از هر دو احساس بیزاری می‌کردند.

همانند قرن‌های گذشته، تعامل پویای سیاست خارجی با اوضاع داخلی و محیط خارجی همچنان ادامه داشت، سیاست خارجی رضا شاه بر اوضاع خارجی تأثیر گذاشت و موجب حمله خارجی به ایران شد. این حمله با وادار کردن رضا شاه به استعفا، شرایط داخلی را زیر تأثیر قرار داد. بر اساس آنچه رضانی می‌گوید: معلوم می‌شود که در دوره حکومت رضا شاه به دلیل نقش پررنگ تر اجبار در مقایسه با اجماع، نقش مطابقت و سازگاری نیز از اتحاد و یکپارچگی پررنگ تر بود. تفرقه داخلی و نبود همبستگی اجتماعی در سال ۱۳۲۰ ش./ ۱۹۴۱ م. همانند قرن‌های گذشته دست از سر جامعه ایران برنداشت. با وجود انقلاب مشروطه و تلاش‌های رضا شاه برای ملت‌سازی، نظام سیاسی ایران به همان دردهای قرون پیشین مبتلا بود. هر چند نشانه‌های خروج از الگوهای قدیمی سیاست خارجی، پس از جنگ جهانی اول و خصوصاً در سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۰۴ ش./ ۱۹۴۱-۱۹۲۱ م. ظاهر شده بود، سیاست خارجی انتقالی ایران همچنان در قالب و محتوا با عناصر سنتی پیوند داشت.

کتاب تاریخ سیاست خارجی ایران اثر روح‌الله رضانی به واکاوی سیاست خارجی ایران و نه الزاماً روابط خارجی طی سال‌های ۸۷۹ تا ۱۳۲۰ ش. از صفویه تا پایان پهلوی اول می‌پردازد. بررسی تاریخ سیاست خارجی در این دوران بر خلاف باور رایج که ایران را کشوری منفعل و دارای سیاست خارجی نمی‌داند، نگرشی نو به روابط ایران با قدرت‌های بزرگ و همسایگانش است. این اثر با نگاهی جدید به تاریخ روابط ایران با قدرت‌های خارجی، تلاش می‌کند با استفاده از مدل تعامل سه‌جانبه پویا، علاوه بر اثرگذاری محیط بیرونی بر محیط داخلی و تأثیر آن بر سیاست خارجی، به‌صورتی دقیق‌تر، سیاست خارجی ایران در دوره‌های مورد بحث را بررسی نماید. بر همین اساس، رضانی از عوامل، نیروها و ویژگی‌هایی نام می‌برد که در تاریخ سیاست خارجی ایران تأثیرگذار بوده است؛ از جمله: ۱. موقعیت جغرافیایی که ایران را پلی میان خاورمیانه، آسیای جنوبی و آسیای غربی، میان روسیه و خلیج فارس و از طریق تنگه هرمز میان روسیه، دریای عمان و دریای عرب قرار می‌داد؛ ۲. رقابت قدرت‌هایی بزرگ چون روسیه و بریتانیا و هدف‌ها و اقدام‌هایی که در ایران انجام می‌دادند، همواره سیاست خارجی ایران را با پیچیدگی همراه ساخته بود؛ ۳. گذشته همیشه حاضر ایران منجر می‌شد تا پادشاهان و سیاست‌مداران با احساس شکوه در باره آن، همواره تلاش نمایند تا قلمروی کشور را گسترش دهند یا آن را احیا نمایند؛ ۴. تفرقه ملی نیز از عوامل مهم

تأثیرگذار بر سیاست خارجی ایران بود و از فقدان همبستگی اجتماعی نشأت می‌گرفت. در ایجاد تفرقه، عواملی چون شکاف‌های زبانی، نژادی، مذهبی، قومی و حتی پیدایش انقلاب مشروطه و دوگانگی سلطنت‌طلبی و ملی‌گرایی را می‌توان نام برد؛ ۵. کشف نفت که بر اهمیت راهبردی ایران افزود؛ ۶. پادشاهی که همواره مهم‌ترین نهاد سازنده سیاست خارجی در ایران بوده است و در نبود پادشاهی قوی، ایران انسجام و یکپارچگی خود را از دست می‌داد. این قدرت گاه از ایدئولوژی شیعی نشأت می‌گرفت؛ مانند دوره پادشاهی شاه تهماسب، گاه سلطنت مطلقه سکولار بود؛ مانند دوره شاه عباس و گاه مانند رضا شاه در پی ایجاد ملت و بر مبنای ملی‌گرایی، پادشاهی‌ای قوی شکل می‌گرفت؛ ۶. تشیع که در قالب حکومت صفوی توانست کشور را با وجود شکاف‌های عمیق در جامعه، انسجام دهد و متحد نماید؛ ۷. ملی‌گرایی که رضانی معتقد است مهم‌ترین عامل در سیاست خارجی ایران بوده است و نفوذ آن همواره سودمند نبود. ملی‌گرایی افراطی در دوره‌های مختلف چون پس از مشروطه و یا حتی در زمان پادشاهی رضا شاه که باعث انسجام و قدرت سلطنت گشت، به شکل‌گیری تصمیم‌هایی منجر شد که فراتر از توان و ظرفیت کشور بود. این مسئله در رابطه با ایدئولوژی شیعی و گذشته باشکوه ایران نیز صادق است.

عواملی دیگر را نیز با دقت بیشتری نام می‌برد؛ چون مبارزه برای استقلال کشور، الحاق‌گرایی که منجر به تلاش شاهان و سیاست‌مداران ایرانی برای الحاق مناطق از دست‌رفته ایران شد و غیره. گرای پادشاهان و سیاست‌مداران ایرانی در عرصه سیاست خارجی که منجر به ناهماهنگی توان و ابزار در کشور شده بود.

به‌طور کلی، رضانی بر این باور است که عوامل ذکرشده منجر به تداوم و استمرار سیاست خارجی سنتی در ایران گشته بود. این مسئله نه تنها در رابطه با عوامل، نیروها و ویژگی‌های سیاست خارجی ایران صادق بوده است، بلکه حتی در شیوه‌ها و الگوهای فنی و دیپلماتیک سیاست‌مداران ایرانی تأثیر داشت. بدین ترتیب این کتاب می‌تواند الهام‌بخش سایر پژوهشگران باشد. به نظر می‌رسد پژوهش رضانی بر اساس مدل سه‌جانبه پویا و تأثیر عوامل داخلی و خارجی در سیاست خارجی ایران در دهه‌های اخیر نیز کاربرد داشته باشد و بتواند الگوهای سنتی سیاست خارجی ایران را واکاوی نماید

فرم اشتراک فصلنامه تاریخ روابط خارجی

خوانندگان محترم می‌توانند در صورت تمایل به اشتراک فصلنامه، فرم زیر را تکمیل نموده و به همراه فیش پرداخت حق اشتراک در بانک ملت، حساب شماره ۲۱۲۶۷۳۹۱۴۴ نزد شعبه انقلاب کد (۶۷۰۳۳) به نام خانم زهرا آهنی، به نشانی: اداره چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه واقع در تهران خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقائی، مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه ارسال نمایند.

نام و نام خانوادگی:..... تحصیلات:.....
شغل:..... آدرس:.....
کدپستی / صندوق پستی:.....
تلفن:..... نمابر (فاکس):.....

نشریه مورد درخواست:

دفتر مرکزی: خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی، مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی
اداره چاپ و انتشارات، تلفن: ۲۲۲۹۷۰۲۹ دورنگار: ۲۲۸۳۲۵۶۵
فروشگاه شماره ۱: تهران، میدان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، پاساژ ناشران، طبقه همکف
پلاک ۱۶/۲۲، تلفن و فاکس: ۶۶۹۵۲۲۹۰، همراه فروشگاه: ۰۹۳۵۹۶۴۹۰۲۷
فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی، جنب مرکز مطالعات
سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، تلفن: ۲۲۸۰۲۶۶۲

